

مَدِينَةُ
الْمَدِينَةِ
الْمَدِينَةِ

بسم الله الرحمن الرحيم

□ پیشگفتار

چندی است که شور و شین اردوی جنوب زیاد شده است.

هر سال، نزدیک ایام **مُحَرَّم** موج تبلیغات برای تشویق برادران طلبه **په** این اردو، زیاد و زیادتر می‌شود. در این ایام است که هر کس در گوشه و کنار مدرسه به تحلیل و بررسی این اردو می‌پردازند.

- یکی می‌گوید: مگر طلبه وقت زیادی دارد که خود را مشغول این سفرها کند؟

- دیگری می‌گوید: درست است که شهداء انسانهای متدین زمان خود بوده‌اند، اما جزء عوام مردم بودند، لذا ما باید خواص مؤمنین زمان خود را بشناسیم و از آنها **الگو** بگیریم.

- آن یکی نیز می‌گوید: خوب است به جای این که وقت خود را برای این نوع سفرها تلف کنیم، به زیارت امام رضا علیه السلام برویم.

- مگر نه این که گفته‌اند: «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» پس چرا این قدر که برای شهدا و فرهنگ آنها تبلیغات می‌شود، برای علمای زمان خودمان این کار صورت نمی‌گیرد؟

- آن دیگری می‌گوید: پس چرا.....

حال ما مانده‌ایم و این همه سؤال و **إِنْ قُلْتَ**!!

واقعاً باید چه کار کرد؟!

برای ایمان قلبی خود و جواب به این همه سؤال، خدمت یکی از علماء و اساتید حوزه علمیه قم رسیدیم و جزوه حاضر، خلاصه‌ای از این جلسه می‌باشد.

امید این که بتوانیم به وظایف حقیقی خود عمل نماییم.

فلسفه‌ی زیارت شهدا

○ سؤال اول: جایگاه زیارت شهدا در اسلام چیست؟ اصولاً چه لزومی دارد که ما وقت خودمان را صرف دیدار از مکان شهادت این شهدا کنیم؟ و رابطه زیارت شهدا با زیارت ائمه اطهار علیهم‌السلام چه می‌باشد؟

○ سؤال دوم: گفته می‌شود که شهدا جزء عوام متدین زمان خودشان بوده‌اند، ولی خواص نبوده‌اند چون کسی خواص زمان خودش می‌باشد که حتماً از طریق علمی یا عرفانی یا فقهی به درجات معارف برسد، در حالی که شهدا این طُرق را نیمووده‌اند. درست است که آن‌ها جزء بهترین افراد زمان خودشان بوده‌اند، ولی از دسته‌ی عوام جامعه‌اند، نه خواص.

حال واقعاً شهدای ما جزء عوام جامعه خود هستند یا جزء خواص و الگویی بارز عوام می‌باشند؟

● حضرت استاد: مسئله‌ی زیارت شهدا، مسئله‌ی تجلیل از خواص جامعه در زمان و مکان خودش می‌باشد. اگر شما زیارت عتبات عالیات هم تشریف ببرید، غیر از زیارت معصومین علیهم‌السلام، زیارت این‌ها هم سفارش شده است که مثلاً زیارت حر بروید؛ زیارت صعصعه بروید؛ زیارت حجر بن عدی در سوریه بروید. تجلیل و بزرگ کردن این‌ها به یک معنی، تجلیل از خود معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. چون می‌خواهید بگویید: کار معصوم اثر داشته است.

اثر آن هم، تربیت همین خواص است و بهترین الگویی که می‌توانید به جامعه ارائه دهید، این‌ها هستند و این‌ها در افق بالایی از معرفت، در افق بالایی از شهود، در افق بالایی از عملکرد در زمان و مکان خودشان بودند. نه

اینکه این‌ها محور هستند؛ ما نمی‌خواهیم بگوییم که این‌ها محور هستند. رفتن به بارگاه مقدس ائمه اطهار علیهم‌السلام، زبان مستقیمی است که ما معصوم را زیارت می‌کنیم. زبان غیر مستقیم آن هم، تجلیل از همین شاگردهای ائمه علیهم‌السلام می‌باشد که برای سطح ما، الگو و اسوه هستند و این‌ها به ما نشان می‌دهند که می‌توانیم به این مقامات برسیم. یعنی همین مقام شهدا؛ همین مقام اصحاب اهل بیت عصمت و طهارت. این همان بحث عام و خاصی است. (که مقام معظم رهبری بیان کردند.) یعنی مقام غیر معصوم، در حد خاص می‌تواند بالا بیاید. پاره‌ای که در روستا و در دهات است، کسی که از هر نوع مقدرات تمدنی محروم است، به یدالله تبارک و تعالی و به قدرت خدای متعال، می‌تواند اوج بگیرد و پرواز کند و از ساحت مقدس معصومین استضاءه بگیرد و یک فرد موحد، خداپرست و تاریخی شود.

شما الآن ببینید پس از هزار و چهارصد سال، هر کسی که در سوره حضرت زینب علیها‌السلام را زیارت می‌کند، به زیارت «حجر» هم می‌رود. هر کسی به زیارت آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام، می‌رود، «میثم» را هم زیارت می‌کند. خوب تجلیل از شهدا به هر شکلی - مثل الآن که برای ایشان، گنبد و بارگاه و جایگاهی درست کرده‌اند که اگر مردم می‌خواهند، به زیارت آن‌ها بروند و از آن‌ها تجلیل کنند - حق است.

ما نمی‌خواهیم بگوییم که این‌ها برابر معصوم علیهم‌السلام هستند، بلکه ما می‌خواهیم برای فعل معصوم علیهم‌السلام، سند نشان دهیم و هیچ سندی بالاتر از پرورش یافتگان معصومین علیهم‌السلام نیست. ما می‌خواهیم بگوییم کار معصوم پرورش انسان‌ها است، نه درست کردن آب و نان مردم؛ البته به تبع آن، آب و نان مردم هم درست می‌شود، یعنی اگر انسان خوب درست شد، درست نیز قضاوت می‌کند و عدل و ظلم را سر جایش قرار می‌دهد و وقتی درست

قضاوت کند، مأوی و پناهگاه مردم قرار می‌گیرد. البته در آینده این تربیت
تعمیم پیدا می‌کند، یعنی از دوره ظهور به بعد، دیگر فقط یک میثم نداریم،
فقط یک عمار نداریم، فقط یک بلال نداریم، بلکه به ظهور حضرت بقیة الله
«عجل الله تعالی فرجه الشریف»، مؤمنین همه جا درست پرورش پیدا می‌کنند
و فراگیر می‌شوند.

اما در رابطه باین که گفتید: این‌ها عوام هستند یا خواص؟! از جهت
طبقه‌بندی کردن در احادیث، اول معصوم علیه السلام آمده است و بعد علما و بعد
شهدا.

علما هم، نه به معنای اصطلاحی؛ بلکه آن معنایی که حضرت امام (ره) در
کتاب منشور روحانیت‌شان می‌گویند؛ یعنی: «پرچمداران توحید در عصر
غیبت».

«مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» بر هر طلبه و هر فاضل و هر عارف و
هر فیلسوف و هر مرجعی تطبیق نمی‌کند!! بلکه به آن که در زمان و مکان
خود، «پرچمدار توحید» است، تطبیق می‌کند؛ مثل حضرت امام (ره)، مثل
آیت الله خامنه‌ای؛ یعنی کسانی که حاکم بر زمان و مکان خودشان هستند.
یعنی کسانی که توانسته‌اند قرآن را بر زمان و مکان خودشان، درست تطبیق
دهند.

سپس حضرت امام (ره) در منشور روحانیت می‌فرمایند: «این‌ها افراد
انگشت شماری هستند که بر اساس تفقهشان خالصانه و بی‌باکانه، دل به خون
و آتش زده‌اند؛ کسانی که زیر باران بلا رفته‌اند».

و قطعاً شهدا باید بهره‌ای و حظی از این جهاد خالصانه ببرند تا خودشان
را فدای این پرچمدار کنند. لذا قطعاً «مداد العلماء» (پرچمدار توحید) از
شهدا بالاترند. اما بعد از این پرچمدار، شهید مقامش بالاتر است.

حال آیا می توان گفت که شهید عوام است؟! هرگز! چرا که شهید، شاهد و ناظر بر خداپرستی زمان و مکان خودش است. این بالاترین فهم است که توانسته به مقتضای ایمان خود، خداپرستی را به موضوع عصر خودش تطبیق دهد. توانسته ستاره‌ای بشود و دور خورشید زمان خودش - یعنی حضرت امام (ره) - بچرخد و فدا شود. لذا در انقلاب ما، دکترای افتخاری فقط باید به شهدا داده شود، نه به کس دیگر! به تمام شهیدان، باید دکترای افتخاری معرفت‌شناسی، داده شود و باید این معرفت بر تمام اندیشه‌ی بشری، حکومت کند. به دلیل این که شهید در صحنه‌ای می‌رود که باید زندگی آخرت را نسبت به زندگی دنیا انتخاب کند. یعنی باید از همه‌ی علقه‌های موجود محیطی که به دنیا دعوتش می‌کنند، بگسلد. چرا که آن روابط محیطی و آن علقه‌ها، یا روابط ذلت‌آور است و یا روابط خداپسندانه و آخرت‌اندیشانه؛ اگر روابط ذلت‌آور است، باید آن را بشکنند و وقتی شکست، روابط آخرت‌اندیشانه را انتخاب می‌کند. یعنی دیوار به دیوار آخرت حرکت می‌کند، که در این هنگام بالاترین معرفت را پیدا می‌کند. مگر شما نمی‌گویید: «معرفت به اصول اعتقادات، اعظم معارف است»!! گاه این معرفت را در کلاس درس یاد می‌گیرند و گاه می‌گویند: در عمل انتخاب کن؛ که تمام اصحاب پیامبر عظیم الشان اسلام و تمام اصحاب آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و تمام اصحاب حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و اصحاب آقا امام حسن مجتبی علیه السلام، کلاس درس نرفتند ولی از ساحت معصومین دفاع کردند و به درجات عرفان رسیدند. در آن روز، قال الصادق و قال الباقر علیهما السلام و تفصیل فقه به این معنی نبوده که بگویید آن‌ها کثرت عناوین را هم بلد بودند و فقیه بودند.

البته «فقه»، فقط فقه خرد نیست؛ ابتدا فقه زمان و مکان است. فقه زمان و مکان، فقه زمان و مکان اختیارات معصومین علیهم السلام در تشخیص موضوعات

اجتماعی است. که این قطعاً همان ولایت فقیهی می‌شود که حضرت امام (ره) می‌گویند: ولایت فقیه، شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است. پس قطعاً شهید، نگاه جامعه‌شناسانه‌ای پیدا می‌کند که به میدان جنگ می‌رود، البته این نگاه جامعه‌شناسانه، در گُنه و کمون ایمان راسخ شهید نهفته است. همه‌ی شهیدان و همه‌ی مؤمنان - از آدم تا خاتم و تا امروز - از ارتکازات ایمانی خویش در تمام جلوه‌های معرفتی بهره می‌جویند، اگرچه هنوز این چشمه‌های شناخت و معرفت به صورت قواعد مدوّن و علمی در نیامده است. یعنی تبدیل به خلافت فرهنگی نشده است.

مؤمن آل فرعون، قطعاً باید جامعه‌شناس باشد، قطعاً باید فلسفه‌ی تاریخ را «ایماناً» درک کند تا بتواند از حضرت موسی عليه السلام دفاع کند. شهید هم همین‌طور است.

ممکن است بگویید که بعضی از افراد برای قدرت‌طلبی به میدان جنگ رفتند و نیتشان خالص نبوده است. خوب، معلوم است، باید آن دنیا جواب بدهند، شهید نیستند؛ مثل یک عده که برای غنیمت (الاغ، اسب، زره و ...) در سپاه پیامبر عظیم الشان اسلام، جنگیدند و کشته شدند که به آن‌ها شهید نمی‌گوییم. ولی آن‌که خالصاً لله جنگیده و شهید شده است که از وصیت‌نامه و از ادبیاتش، معلوم است که برای چه جنگیده است. نمی‌شود که به این معرفت نرسیده باشد، نمی‌شود که زندگی شب اول قبر را نبیند و نچشد و ایماناً به یقین نرسیده باشد! اگر به این‌ها نرسیده است، پس چطور تکان خورده و جلوی گلوله رفته است؟! نه فقط در امر کشته شدن و جنگیدن این‌طوری است، بلکه در هر کار دیگری هم، اگر شما ایمان نداشته باشید، نمی‌توانید انجام دهید. مثلاً برای نجاری و درودگری، اگر در کارتان مؤمن نشوید، همیشه هواستان پرت است و هیچ وقت هم این فن را یاد نمی‌گیرید.

اگر انگیزه، پشت یک یاد گرفتن، یک مهارت یا یک فنی نباشد، هیچ وقت، توضیحاتی را هم که در رابطه با آن فن به شما می دهند، یاد نمی گیرید. به تعبیر آقایان: اگر اطلاعاتی که به شما می دهند کیف نفستان نشود، (یعنی یقینی نشود) در آن راه فداکاری نمی کنید، ایثار نمی کنید، از خوابتان نمی زنید؛ برای امر دنیایی اش، اینطوری است، حال آیا برای کسی که خواسته در صحنه‌ی جنگ برود و از یک حقیقتی دفاع بکند، اینطور نیست؟!

برای جانبازان و اسراء هم، این قضیه است، شما روی زندگی این‌ها هم باید دقت کنید. آن کسی که مثلاً دستش را از دست داده است و از روی اخلاص در پی شهادت رفته است، اگر در اعتقادش دقت کنید، می بینید که همیشه دیوار به دیوار آخرت حرکت می کند. او هم جزء خواص می شود و قدرت شناخت و تطبیق به رفتار و کردارها در سنجش با ایمان و کفر دارد و به نظر من این‌ها بالاترین آگاهی را دارند. آگاهی شان هم از سنخ شهود (شهود و شاهد) است.

شهادت هم، یک معنی قراردادی، اعتباری، ذهنی یا عنوانی نیست، که مثلاً - نعوذ بالله - خداوند خواسته باشد شما به این عده شهید بگویید و واقعاً خبری از شهود هم نباشد! در حالی که شهید، شاهد و ناظر بر رفتار و اعمال دیگران است. یعنی «نظارت بر توحید مردم در زمان و مکان خود».

به عبارت دیگر این‌ها هستند که می توانند تشخیص بدهند، کدامیک از مردم خدا پرستند و کدامیک خداپرست نیستند. از این رو قدرت تشخیص دارند که مثلاً این شخص بهستی است یا نیست؟!

البته در منزلت «عموم مردم» این تشخیص را دارند. اما نسبت به پرچمدار توحید، در یک منزلت پایین تری قرار دارند و نسبت به انبیاء و ائمه معصومین علیهم السلام، خدمتگزار هستند، در آن مرتبه علم شان نمی رسد؛ ولی

نسبت به بقیه مردم زیر دستشان، شاهد و شهید هستند؛ شهید در امر توحید. به همین علت، اذن شفاعت هم دارند.

حال آیا این، یک امر عنوانی و اعتباری می‌تواند باشد؟! در حالی که خداپرستی بقیه مردم در زمان‌های دیگر وابسته به این‌ها است. وابسته به معرفت و اختیار و تصرف این‌ها «در سطح تبعی»^۱ است.

اما در سطح محوری، ایمان همه به ایمان آقا امیرالمؤمنی علی علیه السلام بر می‌گردد. معنای امیر مؤمنان هم، همین است، شهدا امیر مؤمنان نیستند، ولی در ایمان مردم، در سطح تبعی، سهم تأثیر دارند، نه در سطح محوری.

البته حقیقتاً هم، شهادت این‌ها و نظارت این‌ها و سهم تأثیر این‌ها نیز باز به خود آقا امیرالمؤمنین علیه السلام بر می‌گردد. یعنی هر کس در طول تاریخ برای توحید شهید شده است، ابتدا به مصائب اهل‌البیت عصمت و طهارت علیهم السلام گره خورده است؛ قبل از حیات آقا امیرالمؤمنین علیه السلام هم، همین‌طور بوده است؛ حضرت آدم علیه السلام، حضرت نوح علیه السلام و بقیه پیامبران، وقتی تمام مصائبشان را به مصائب عاشورا گره زدند، توانستند تحمل کنند و از امتحان الهی عبور کنند و وقتی که عبور کردند، توحید و کلمه حق اقامه می‌شود و خداپرستی یک قدم در جامه پیش می‌رود.

پس به وسیله شهدا، خداپرستی در سطح تبعی زنده می‌شود، ذکر یا الله زنده می‌شود، و این در عالم، حقیقی است. مثل این «لامپ» که مخترع‌اش ادیسون است و می‌گویند: تا وقتی که این لامپ هست، اراده او هم حاضر می‌باشد و در این، سهیم و شریک است و یا تا وقتی هندسه در عالم هست، می‌گویند: اقلیدوس بنیان‌گذارش، بوده است. همانطوری که در این امور

۱. شخصیت‌های محوری در تاریخ، انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام هستند؛ شخصیت‌های تصرفی در تاریخ، پرچمداران توحید می‌باشند و شخصیت‌های «تبعی» در تاریخ، «شهدا» و مؤمنین هستند.

برای کفار سهم قائل می شوند، شهدا هم سهم تأثیر در اقامه خداپرستی مردم، در عالم دارند و هیچ وقت هم نمی میرند. زیرا فعلی که خلافت از خدا دارد، از بین نمی رود. فعلی که خدا روی آن مهر بزند، از بین نمی رود. لذا خون امام حسین علیه السلام و خون شهدا زنده است و می جوشد و این ها قصه و شعر عاشقی نیست، که بخواهیم خودمان بسازیم.

اگر کسی در خط مقدم دفاع از حضرت امام «رضوان الله تعالی علیه» و آیه الله خامنه ای «حفظه الله» و در آن سخت ترین شرایطی که مقام معظم رهبری قرار دارد، برود، خون شهدا را حس می کند. سهم تأثیر شهدا، در جلو بردن انقلاب و خداپرستی در زمان خودش را حس می کند. مثل این که اگر جنابعالی بخواهید در پیشرفت تکنولوژی ماهواره ای، سهمی از تأثیر داشته باشید، وقتی دکترایتان را می گیرید، دقیقاً اراده ی انیشتین و آن هایی که در جلو بردن تکنولوژی، زحمت کشیده اند، را حس می کنید. یعنی گذشتگانی که کار را به این اندازه جلو آورده اند را دقیقاً در حین درس خواندنتان حس می کنید و درک می کنید که اگر این پایه ها گذاشته نشده بود، امروز ما نمی توانستیم یک قدم دیگر جلوتر برویم.

یک قدم جلوتر بردن خداپرستی، دقیقاً به خون شهدا بر می گردد، البته «در سطح تبعی». ولی در سطح محوری، همه ریزه خوار امام حسین علیه السلام هستند. اندکی و ذره ای از خداپرستی را کسی نمی تواند ابتدائاً به خودش نسبت بدهد. اول از همه خدا و بعد معصومین و بعد هم پرچمداران توحید و شهدا. آیا برای غیر معصومین، مقامی بالاتر از مقام شهدا هم هست؟! آیا معرفتی بالاتر از این داریم؟!

بله، گفته شد که ممکن است شما در تحلیلتان به این برسید که فرضاً این آقای «الف» که کشته شده است، بدون معرفت و برای غیر خدا به جنگ رفته

است و در صف شهدا نباشد؛ ولی این مطلب، غیر از این است که صف شهدا نداشته باشیم!! صف شهدا داریم و آنها هم در تاریخ سهم تأثیر در جلو بردن خداپرستی دارند.

پس خواص جامعه، بالاترین معرفت را دارند و بالاترین معرفت، معرفت توحید است و اگر دقت هم کنید، اکثر اینها، بضاعت فقهی و بضاعت علوم خردشان (چه حوزوی و چه دانشگاهی) خیلی کم بوده است، ولی «ایماناً» به بالاترین معرفت رسیده بودند.

بنابراین اعتقادات جامعه وابسته به جاری شدن اراده آقا امیر المؤمنین علیه السلام است و این هم الآن به نائبشان، امام خمینی ره و مقام معظم رهبری بر می‌گردد و چون شهید و خواص، در خط مقدم درگیری با ائمه‌ی نار و ائمه کفر می‌روند، محال است که خدای متعال، ربوبیتشان نکند و پرورششان ندهد. ولو اینکه این شهید از ابتدا که وارد خط مقدم می‌شود تا شهادتش، فقط شش ماه طول کشیده باشد، از همان ابتدا که شروع کرده (شش ماه، یک سال، سه سال و ...) سرپرستی‌اش را خدا بر عهده می‌گیرد. چون او زیر آتش رفته و زیر آتش رفتن را، بدون اراده‌ی خدا، هیچ کس نمی‌تواند تحمل بیاورد و فوری ذوب می‌شود، فوری فاسد می‌شود.

شهید قبل از این که شهید شود، در دنیا شهود ربوبیت را به چشم می‌بیند. ربوبیت خدا را می‌چشد. اراده‌ی خودش را به خدای متعال واگذار می‌کند و خدا، سرپرستی‌اش را به عهده می‌گیرد و تا آن جا می‌برد که خودش را برای اسلام می‌گیرد. لذا هم شاهد بر رفتار و اعمال خودش می‌شود و هم شاهد به رفتار و اعمال مردم زمانش می‌شود.

بالاترین علمی که در حوزه تعریف شده، علم حضوری است، یعنی می‌گویند باید تمام درس‌ها در آخر کار، شما را از حجاب در بیاورد و زمینه

باشد تا این که برای شما تهذیب واقع شود. حال گاه این تهذیب برای مسئولیت‌های بزرگ است که بر دوش علما می‌باشد تا بتوانند تکیه‌گاه ایمان مردم در عصرشان باشند (یعنی نایب امام زمان باشند) و گاه برای یک موضوع بحرانی است که پیش آمده و باید فوری از اسلام دفع شود، مثل جنگ. اگر شهید خالصا لله برود و خودش را برای اسلام فدا کند، از همان ابتدا خدا سرپرستی او را به عهده می‌گیرد و اولین قطره خونس هم که ریخته می‌شود، همه‌ی گناهان او بخشیده می‌شود.

لذا فرهنگ شهادت و فرهنگ پیروزی خون بر شمشیر، فرهنگی مخصوص اهل توحید است. کفار و منافقین محال است که از آن درک داشته باشند و «شهید شدن»، مثل پرورش انبیا و پرورش علما، برای مردم آخرین سطحی است که عموم مردم می‌توانند موفق بشوند تا پرورش خودشان را به دست خدای متعال بدهند و هدایت مستقیم از طرف خدای متعال شوند و این بالاترین توفیق برای عموم بندگان است.

بنابراین تجلیل از ایشان، رفتن به زیارتشان، ترسیم کردن فلسفه‌ی راهشان، مشخص کردن این که چرا حق هستند، چرا آن موضوعی را که رفتند از آن دفاع کردند (مثل جنگ) حق است، تمام این‌ها، تجلیل از خواص زمان و مکان خودمان است و تماماً حق می‌باشد و یقیناً در نزد خداوند متعال اجر و ثواب دارد.

شهادت تمام وجودشان پر شده بود از پیکار و مبارزه با خباثتی که از صدام و آمریکا می‌دیدند و تصمیماتی را که آن‌ها داشتند، به خوبی می‌فهمیدند و قدرت تحلیل آن را داشته‌اند.

البته قدرتی تحلیل در سطح یک رزمنده، نه در سطح یک استراتژیستین فرهنگی! نباید در آن حد از آن‌ها انتظار داشته باشیم.

اما کسانی در همان بُرهه شبهاتی (مثل حالا جان ما برای اسلام لازم است؛ حالا معلوم نیست این عملیات چه جور بشود؛ اصلاً جنگ درست است یا نه و از این نوع تحلیل‌ها ...) برایشان مطرح می‌شد و نتوانستند خود را به صاحبان ایمانی‌شان واگذار کنند، آن‌ها منصرف شدند و برگشتند.

○ سؤال: شما اجمالاً فلسفه و جایگاه تکوینی، تاریخی و اجتماعی شهدا را بیان کردید. حال سؤال بعدی بنده این است که در این زمان، ما طلاب و جوانان از فرهنگ شهدا چه استفاده‌ای می‌توانیم بکنیم؟ یعنی الان که ما به مطلوبمان نرسیدیم - که انقلاب فرهنگی باشد - در مقام عبور از این وضعیت، برای رسیدن به انقلاب فرهنگی، از فرهنگ شهدا چه استفاده‌ای در برنامه‌های عینی‌مان می‌توانیم داشته باشیم؟

● حضرت استاد: اگر بخواهید این فرهنگ در جامعه و در متن برنامه‌ها و در متن هنر بیاید، نیاز به انقلاب فرهنگی دارد. لذا اگر بخواهیم به صورت جدی و ریشه‌ای فکر کنیم، بدون انقلاب فرهنگی، یک هنرمند یا یک کارشناس نمی‌داند چه کار باید بکند، یعنی به چه صورت در برنامه‌ی توسعه، فرهنگ شهدا و مطلوبیت‌های حضرت امام (ره) در صحیفه نور را وارد کند. این بدون تخصص نمی‌شود. یک تخصصی می‌خواهد تا بتواند این فرهنگ را وارد برنامه‌ی توسعه‌ی جامعه کند.

اما در مقام عبور، (یعنی عبور از این وضعیت به وضعیت مطلوب) شما باید بتوانید گذشته را خوب تحلیل کنید. باید بتوانید آسیب‌های جامعه را شناسایی کنید تا طلاب و جوانان، یک فرهنگ انقلابی پیدا کنند و احساس مسئولیت کنند. وقتی بخشی از عمرشان را برای تحصیل هویت اجتماعی خود می‌گذارند، قسمتی از عمرشان هم برای خدا بگذارند، تا دغدغه پیدا کنند که چرا حرف امام (ره) روی زمین می‌ماند؟ چرا حرف مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) روی زمین می‌ماند؟ چرا حرف شهدا روی زمین می‌ماند؟

بخشی از زندگی انسان، خرج هویتش می‌شد. (یعنی نیازهای طبیعی‌اش؛ مثل این که انسان به سن بلوغ می‌رسد، می‌خواهد ازدواج کند، و یا در حوزه باید امتحان دهد تا مشکل سربازی‌اش حل شود و ... این‌ها نیازهایی است که در این روابط بشری، انسان مجبور است، برایشان وقت بگذارد) ولی وقتی که انسان آرام آرام بزرگ می‌شود، باید یک نیازهای دیگری هم برای او تولید شود، این همان نیازهای «خواص» می‌باشد. یعنی او چیزهایی را می‌فهمد، پس باید دغدغه پیدا کند. مثل «اویس قرنی»؛ اویس قرنی، وقتی فهمید که پیغمبری ظهور کرده و او حق است، شیفته می‌شود تا بیاد او را کمک کند، اما درگیر سرپرستی مادرش است. مادرش مریض است و سرپرستی‌اش به عهده‌ی اوست. لذا موفق نیست بیاید و خدمت‌گذاری کند. نقل می‌کنند که در جنگ احد، وقتی که دندان پیامبر ﷺ شکست، او نیز در بیابان، از شدت حب، دندانش به بیرون پرت می‌شود!! اینقدر احساس وابستگی نسبت به پیامبر ﷺ می‌کرد که دندانش، در آن لحظه شکسته می‌شود. این خیلی حرف سنگینی است!! دندان پیامبر ﷺ در جنگ می‌شکند، دندان او در بیابان!!

اینقدر ناراحت و گرفته بود که چرا نمی‌تواند در خدمت حضرت رسول ﷺ باشد. یک روز هم که از مادرش اجازه می‌گیرد تا فقط یکبار به مدینه برود و پیامبر ﷺ را ببیند، همان یکباری که می‌آید، پیامبر ﷺ از شهر بیرون رفته بودند، ولی چون به مادرش قول داده بود که مثلاً دو ساعت یا سه ساعت بیشتر نباشد، وقتی می‌ایستد و پیامبر ﷺ نمی‌آیند، سریع برمی‌گردد. پیامبر ﷺ وقتی وارد مدینه می‌شوند، می‌گویند: بوی بهشت می‌آید، چه کسی اینجا آمده؟ می‌گویند: یک بنده خدایی به نام «اویس قرنی». ظاهراً در نهایت نیز موفق نمی‌شود در حیات پیامبر بیاید و کمک کند و وقتی مادرش از دنیا می‌رود، کوفه می‌آید و در رکاب آقا امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گیرد و جزء

شهادای بزرگ می شود. یعنی جزء اصحاب بزرگ آقا امیرالمؤمنین علیه السلام می شود و در مناقب آقا امیرالمؤمنین علیه السلام از او یس قرن، نقل شده است. این بنده خدا ساعت ها کنار رود دجله و فرات و جاهای دیگر عبادت می کرد، مثلاً یک شب تا صبح در سجود یا در رکوع بوده و وقتی از او می پرسیدند: آیا خسته نمی شوی؟ می گوید: شما نمی دانید که من چه می چشم!! البته او عابدی نبود که در بیابان و سرکوه و ... برود و کاری به دنیا نداشته باشد، بلکه عابدی بوده که هر وقت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر لازم داشته، جزء اولین نفرها در رکاب آقا، قرار گرفته است.

پس طلبه، در عین حالی که اسیر یک روابط هویتی اش است، دغدغه هم باید داشته باشد، نگران هم باشد. حتی زن خانه دار؛ زن خانه دار هم می تواند دغدغه داشته باشد. مثلاً وقتی انسان در مورد این پیرزنی که به حضرت مسلم جا می دهد، فکر می کند، می بیند همه کسانی که ادعا داشته اند و نامه هم نوشته بودند (سی هزار یا چند هزار تا نامه نوشته بودند) و در ابتدا حضرت مسلم را هم جا داده بودند، در آن روز خطر، همه ی آنها می ترسند و از صبح روز خطر، افراد از پشت سر ایشان خالی می شوند و تا غروب، دیگر کسی باقی نمی ماند، ایشان در کوچه های کوفه آواره می شوند و وقتی به این زن می رسند و درخواست آب و جا می کنند این پیرزن به ایشان جا می دهد!! جایی که همه را ترس گرفته بود و این زن هم باید احتمال مردن می داد، ولی حضرت مسلم را جا می دهد! حتی نگران پسرش است که نرود، گزارش حضرت مسلم را بدهد. این جووری نیست که بگوییم یک دفعه و اتفاقی این پیرزن این کار را انجام داده است. این بخاطر این است که یک عمر دغدغه ی خاندان اهل بیت عصمت و طهارت را داشته است.

لذا زنان در خانه ای که باید آشپزی کنند، بچه داری کنند، کهنه بشویند،

دغدغه هم می‌توانند داشته باشند، دغدغه خداپرستی، دغدغه انبیا، دغدغه آخرت. حال این دغدغه چه جوری واقع می‌شود؟ یکی از راه‌هایش، همین ذکر شهدا و این سفرهایی که شما به محل شهادت آن‌ها می‌روید، است. البته شما در ارائه‌ی این فرهنگ، بیش از آنکه وارد جزئیات عملیات‌های نظامی بشوید، باید وارد جزئیاتِ ایثارها و مقاومت‌ها و ادبیات گفتگوی این‌ها بشوید. مثلاً باید در ادبیات گفتگوی این سردار شهید جلاویدی دقت کنید که در این بیست و چهار ساعت به چه انگیزه‌ای افراد را نگه می‌داشته و فرمانده‌ای می‌کرده، آیا با ذکر یا حسین علیه السلام ایجاد انگیزه می‌کرده یا با این که اگر بچنگید به شما مدال یا دنیا و ... را می‌دهند؟ به چه ادبیاتی؟ اینکه امام (ره) و مقام معظم رهبری روی ادبیات شهدا، تأکید می‌کنند به همین خاطر است و شما باید اینها را انتقال بدهید.

من یادم است یکی از نیروهای نظامی ما در کربلای ۵ چیزی را به من گفت که بسیار جای تعجب و تأمل دارد؛ او به من گفت: «امروز جنگ لودر بالودر و تانک با تانک شده است»!! یعنی ابزار مقابل ابزار!! این حرف بدی است. یعنی ما داریم عقب‌نشینی می‌کنیم، پیروزی خون بر شمشیر بعد از ۶ یا ۵ سال به این مطلب تبدیل شده است. این ادبیات، ادبیات بدی است ولو اینکه این نیروی عزیز، برادر خوبی بود و تا آخر جنگ نیز ایستاده بود و مقاومت می‌کرد، اما جزء استراتژی‌سین‌های فرهنگی نبوده است که بگوید غفلت ما در چه بخش‌هایی است؟ کجاها را داریم عقب‌نشینی می‌کنیم که دچار این مسائل می‌شویم؟

پس باید نسبت به نعمتی که به ما داده‌اند، دغدغه داشته باشیم. یعنی نعمت انقلاب و عزت شیعه در طول این هزار و چهارصد سال. تمام زحمات علمی و زحمات سیاسی شیعه یک طرف، این عطیه‌ای (انقلاب) که به او عطا شده

هم یک طرف است. امروز شیعه به عزت و قدرت رسیده است. برای این باید چه کار کنیم؟

این وظیفه همه مان است، حتی زن های خانه دار. چرا وقتی زن ها با هم یک جایی می نشینند، دغدغه ی حرف های مقام معظم رهبری را ندارند؟ مثلاً ایشان بحث اشتغال یا خدمت گذاری به مردم را امسال گفته اند؛ چرا برای تحقق این امور، به مردهایشان فشار نمی آورند؟ چرا در نزد مردهایشان پیچ پیچ «شما چه کار کردید؟ شما چه کار کردید؟» را راه نمی اندازند؟!

ولی متأسفانه این کارها را انجام نمی دهند؛ چه آن هایی که اهل دنیا هستند و راجع به تفاخرهای مالی و دنیایی با هم حرف می زنند و چه متدینینی که راجع به مسائل خرد صحبت می کنند، یعنی مثلاً راجع به دینداری بچه هایشان حرف می زنند، ولی درباره ی حرف های مقام معظم رهبری حرف نمی زنند. اگر حرف های ایشان در کشور جاری بشود، بقیه امور دیگر ما هم، در ظل آن حل خواهد شد.

لذا هم برای طلاب و هم برای همه اصناف، دغدغه درست کردن نسبت به ناقه ی حضرت صالح (یعنی انقلاب اسلامی) نیاز است که این «پی» نشود.

بعد از دغدغه، آرام آرام باید به این تحلیل هم برسیم که آسیب اول، پیدا شدن دستگاه شاه بود، که از بین رفت؛ لذا مناصب سیاسی کشور ما، الآن در دست شیعیان اهل بیت علیهم السلام است؛ قوه ی مقننه ما، قوه ی مجریه ما، قوه ی قضاییه ما؛ اگر قوه ها را نگاه کنید، همه اش به عهده ی شیعیان است. شما اگر آمار بگیرید، می بینید بسیاری از آنها مسجد می روند و در محرم به سینه زنی می روند و اشک می ریزند.

اما آسیب دوم ما، سجده بر مفاهیم است. ما اگر سجده بر شاه را کنار گذاشتیم و الآن خلافت امام خمینی و آیه الله خامنه ای را پذیرفتیم و

فرمایشات ایشان را، دستور خدا می دانیم، دغدغه دوم، این است که چرا این فرمایشات در کشور جاری نمی شود؟ حتماً یک مانع دارد و باید آن را پیدا کنیم.

آن ممانع این است که «شیعیان، امروز به ادبیاتی که از در خانه معصومین علیهم السلام نیامده است و توطئی به قرآن ندارد، سجده می کنند». سجده کردن، به این معنا که سی سال یا چهل سال دنبال زیست شناسی مادی می روند؛ (یعنی دوازده سال از یک طرف درس می خوانند و بعد هم، ده یا دوازده سال از آن طرف درس می خوانند تا دکترایش را بگیرد و یک جایگاه علمی پیدا کند) و وقتی ریشه و پایه های این علوم را می بینیم، می فهمیم اصلاً ربطی به نقل ندارد. حتی ضد نقل هم هست و توهین به نقل هم می کند. آن وقت در حدّ سجده این قضیه پیش می رود. یعنی از یک طرف به دستگاه امام حسین علیه السلام «بابی انت و امی» می گوید و از آن طرف به دستگاه علمی غرب هم «بابی انت و امی» می گوید!! واقعاً بعضی از خانواده ها سه شیفت کار می کنند تا بچه شان را چهار تا کلاس فوق العاده بگذارند که بعد به مدارج علمی برسد! به نظر ما مشکل از محتوای دروس است. و اگر محتوای درس ها درست شود، انسان بد هم به دانشگاه برود، آدم خوب از آن طرف بیرون می آید. بنابراین:

«تخصص و محتوای علوم، باید متعبد شود»

امروز باید تحلیل شود که محجوریت قرآن برای چه است؟ محجوریت قال الصادق و قال الباقر علیهم السلام برای چه است؟ اصلاً آیا محجور هستند یا نیستند؟ آیا قرآن و روایات در برنامه ها و مفهوم توسعه ای کشور حضور دارند یا نه؟ برنامه ای توسعه ای که سرنوشت چهل ساله ای یک کشور شیعه را رقم می زند! پس دغدغه دوم ما این باشد.

دغدغه اول، خود انقلاب است که از دست نرود. دغدغه دوم، پیدا کردن آسیب است.

ابلیس امروز این وسوسه را بین شیعیان می‌اندازد که چون این جناح سر کارند، کارها خراب است. آن‌ها هم می‌گویند: چون آن جناح سر کارند، کار خراب است!! هشت سال آن طرف بودند، حالا هم هشت سال، این‌ها سر کارند. آن وقت در دعوی این دو تا گروه (که هر دو آن‌ها شیعه هم هستند)، شیطان‌هایی که در کمین هستند، سر موقعش سوار بر هر دو این‌ها می‌شوند. لذا این مطالب (یعنی دغدغه‌ی دوم)، نگاه به آینده کردن است.

پس مرحله اول، دغدغه درست کردن نسبت به گذشته است، مثل خون شهدا، امام شهدا و مؤمنین قبل از این‌ها، که این‌ها را ما به چه قیمتی به دست آوریم؟! حضرت ولی عصر علیه السلام از ما چه وظایفی نسبت به این قدرت و این نعمت (انقلاب) می‌خواهند؟!

در مرحله دوم، دغدغه درست کردن نسبت به آینده است. البته ادبیات ما نسبت به آینده، در درجه اول باید ادبیات «امید» باشد که اگر ما سر شیعه بودنمان بایستیم، هیچ وقت ضربه نمی‌خوریم؛ اگر روی هویت اسلامیتمان پافشاری کنیم، محال است ضربه بخوریم؛ که مقام معظم رهبری نیز دائماً این کار را (امید دادن) انجام می‌دهند. از این رو باید در این مرحله، شناخت تخصصی آسیب‌ها انجام بگیرد.

مرحله سوم، «راه حل دادن و در عمل آوردن آن» می‌باشد.

پس برای طلب و جوانان در مقام عبور و گذر از این وضعیت، به وضعیت مطلوب، به این اموری که بیان کردیم، نیاز است؛ یعنی:

«حفظ انقلاب و دغدغه درست کردن»

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته



